

بلغ العجايز



متن خوانے کتاب المله؛ اترقار اے

با ازانہ: استاد محمد حسین حشمت پور

جلسہ اول - ۲۳ دی ۹۶

به قلم: علیٰ علیزادہ



کتاب المله، ۲۹۲^۱، سطر اول

«المله هی آراء و افعال مقدره بشرائط یرسمها للجمع رئیسها الاول.»

کتاب «المله» تالیف فارابی است. واژه‌ی «مله» به معنای دین است. قوانینی که شریعتی را تبیین می‌کنند، «ملت» نامیده می‌شوند. همچنین قوانینی که ادعا می‌کنند شریعت را تبیین می‌کنند، «نحله» نامیده می‌شوند. جمع «مله»، «ملل» به معنای ادیان واقعی است و جمع «نحله»، «نحل» به معنای ادیان ساختگی است. در این کتاب درباره‌ی ملل، یعنی دین یا ادیان بحث می‌شود. به عبارت دیگر این کتاب فلسفه‌ای عملی - و نه نظری - است. اگرچه در این کتاب به مباحث نظری هم اشاره‌ی مختصری می‌شود اما مبحث اصلی، فلسفه و حکمت عملی است. ایشان در ابتدا بیان می‌کنند که جوامع چگونه تشکیل و اداره می‌شوند. همچنین در این باره بحث می‌کنند که چه قوانینی برای آن جامعه جعل شده و چه قوانینی باید باشند. در ادامه از آن جا که جوامع اقسامی دارند، ایشان برای هر کدام از این اقسام، ملت و قانونی را تبیین می‌کنند.

فارابی در بخش اول ملت را تعریف می‌کند. از آن جایی که هر ملت و دینی که در جامعه‌ای پیاده می‌شود، رئیسی دارد، ایشان رئیس این ملل را نیز ذکر می‌کنند. با توجه به تقسیمی که برای رئیس ذکر می‌شود، خود جوامع نیز به اقسامی تقسیم می‌شوند. ایشان رئیس را به چهار قسم تقسیم می‌کنند. پیش از بیان این تقسیم لازم است معنای ملت را بدانیم: ملت به معنای آراء و افعال است. آراء به معنای اعتقادات و افعال شامل احکام و اخلاقیات است. اگر اسلام را نیز ملاحظه کنید، می‌بینید سه رکن دارد:

۱. اعتقادات

۲. اخلاق

۳. احکام

احکام همان مطالبی است که در فقه مطرح می‌شود؛ مثل این که فلان چیز حلال یا حرام است. تمام قوانین شریعت اسلام در این سه رکن خلاصه می‌شود. به هر حال مصنف در تعریف ملت می‌فرماید: آراء و افعال. ما افعال را عام قرار

۱. این شماره‌ی صفحه متعلق به شماره‌ی ششم فصل نامه‌ی علوم سیاسی است.

می‌دهیم تا شامل اخلاقیات و احکام شود چون بالاخره بعضی از موارد اخلاق مورد فعل هستند و برخی دیگر مورد ترک. اخلاق فضیلت‌ها باید متعلق فعل قرار بگیرد و اخلاق رذیلتیه مورد ترک. پس ملاحظه می‌فرمایید که می‌توانیم اخلاق را با عنوان افعال معنون کنیم. احکام هم که روشن است چون برای افعال آمده‌اند؛ مثلاً فلان کار واجب یا حرام یا مباح است. این‌ها همگی افعال هستند که متصف به وجوب و حرمت و اباحه و ... می‌شوند.

پرسش: آیا افعال جوانحی را هم فعل در نظر می‌گیرید؟

پاسخ: الان افعال جوارحی منظور است. با این همه می‌توانیم به اخلاق نیز که تا حدودی جوانحی است، فعل بگوییم. البته اگر بخواهیم افعال جوانحی را در افعال داخل کنیم، اعتقادات نیز در آن داخل می‌شوند؛ مگر این که بگوییم علت جدا حساب کردن اعتقادات به خاطر اهمیتشان است. به هر حال ایشان در این جا دو قسم را مطرح می‌کنند. این دو قسم (آراء و افعال) کافی هستند و تمام قوانین شریعت را شامل می‌شوند.

ملت به معنای مجموعه‌ی آراء و افعال است که شامل اعتقادات، اخلاقیات و احکام می‌شود.

ایشان در ادامه می‌فرمایند: رئیس اول، این آراء و افعال را برای رعیت جمع و ترسیم می‌کند. رئیس اول یعنی کسی که جامعه را اداره می‌کند و روسایی در زیر دستش فعالیت می‌کنند. این رئیس اول در جوامع دینی پیغمبر بوده و در جوامع دیگر، انسان‌های دیگر هستند. مصنف بعد از بیان ملت و قوانین، می‌فرماید: کسانی که می‌خواهند به این قوانین عمل کنند، گاهی یک عشیره و گروه هستند، گاهی یک شهر است، گاهی یک ناحیه است، گاهی یک امت بزرگ است و گاهی چندین کشور.^۲

مصنف در ادامه به ذکر ملت‌های مختلف پرداخته و چهار ملت را ذکر می‌کند. این چهار ملت عبارتند از:

۱. ملت فاضله

۲. ملت جاهلیه

۳. ملت ضاله

۴. ملت مموهه^۳

«الملله هی آراء و افعال مقدره»

^۲. در قدیم به کسی که چندین کشور را اداره می‌کرد شاهنشاه یا امپراتور می‌گفتند.

^۳. تدلیس کننده، منافقانه.

ملت به معنای مجموعه‌ی آراء و افعال است که شامل اعتقادات، اخلاقیات و احکام می‌شود.

«مقدره» به معنای معین و اندازه گرفته شده است.

پرسش: چرا مصنف این قید را می‌آورد؟

پاسخ: قید مقدره به این معناست که قوانین به صورت کلی بیان شده و حد و حدوشان نیز مشخص می‌شود. به عبارت دیگر قوانین به طور خاصی اندازه گیری می‌شوند تا بتوانند بر جزئیات تطبیق کنند؛ مثلاً یکی از احکام و جوب است. ابتدا باید متعلق این وجوب مشخص شود تا محدوده‌ی آن نیز روشن شود.

«مقیده بشرائط یرسمها للجمع رئیسها الاول.»

یعنی این آراء و افعال مقید به شرائط هستند؛ مثلاً وجوب یک حکم است اما شرائطی دارد؛ مثل شرط قدرت، تکلیف، عقل و ... ضمیر «یرسمها» به ملت - و نه فقط به شرائط - برمی‌گردد تا شامل همه‌ی موارد قبلی شود. همه‌ی این کارها را رئیس اول برای رعیت ترسیم می‌کند. مصنف معتقد است که در هر جامعه‌ای، روسای متعددی داریم که هر کدام مشغول به کاری هستند؛ مثلاً در حکومت ما وزرا هر کدام رئیس هستند. مافوق وزرا نیز رئیسی وجود دارد که در بعضی جوامع نخست وزیر یا رئیس جمهور یا ... است و رئیس اول نامیده می‌شود. کسی که تمام روسا در زیر دستش فعالیت می‌کنند، رئیس اول است. رئیس اول در جامعه‌ی دینی پیغمبر است^۴ و روسای بعدی عبارتند از علما. ایشان رعایا را نیز به دو قسم تقسیم می‌کنند: (۱) رعایایی که حرف گوش می‌دهند و منفعول هستند. این‌ها کسانی هستند که رئیس اول باید ایشان را به سمت صلاح سوق دهد. (۲) در مقابل گروهی هستند که تخلف می‌کنند و روحیه‌شان روحیه‌ی اطاعت نیست. رئیس اول باید گروهی را - که ما آنان را امروزه نیروی انتظامی می‌نامیم - تدارک ببیند تا جلوی آشوب این گروه را بگیرند. فارابی در نوع نوشته‌هایش چنین تقسیمات و تنظیماتی را برای افراد جامعه قائل است.

«یلتمس ان ینال باستعمالهم لها غرض.»

«یلتمس» در عبارات فارابی غالباً به معنای «هدف قرار می‌گیرد»، «انتظار می‌رود» و «مورد توقع است» است. اگر بخواهیم عبارت را به فارسی برگردانیم می‌گوییم: رئیس با این عمل می‌خواهد رعیتش به هدف برسند. آن‌چه که مهم است همین غرض‌ها هستند و جوامع با همین اغراض متفاوت می‌شوند؛ مثلاً غرض جامعه‌ی فاضل رسیدن به سعادت است یا مثلاً غرض جامعه‌ی جاهلیت این است که رئیس در آن به قوت برسد.

^۴. چه خود این پیامبر رئیس باشد و چه کسی را نصب کرده باشد.

من مقداری از عبارت را جا می‌اندازم و بعدا آن را به هم وصل می‌کنم: یلتمس ان ینال باستعمالهم لها غرضا محدودا. ترجمه‌ی عبارت چنین است: خواسته‌ی این رئیس این است که به یک غرض معین و محدود برسد. «باء» در «باستعمالهم» سببیه است؛ یعنی به خاطر به کار گرفتن این جمع. «لها» یعنی این ملت را. ملت هم به معنای مجموعه‌ی قوانین است. خواسته‌ی رئیس این است که به سبب به کارگیری این جمع، این ملت را غرضی حاصل شود که محدود و معین است. «له فیهم» یعنی غرضی که رئیس در آن جمع دارد یا به سبب آن جمع تحصیلش می‌کند. غرض که «فیهم» است با غرضی که «بهم» است فرق می‌کند. «بهم» یعنی غرضی که به وسیله‌ی آن‌ها تامین می‌شود، به این معنا که آن‌ها باید فعالیت کنند تا آن غرض حاصل شود اما غرضی که «فیهم» است، غرضی است که حاصل است؛ به این معنا که در بین آن‌ها وجود دارد. غالبا غرض‌ها به وسیله‌ی اعمال حاصل می‌شوند اما گاهی اغراضی وجود دارند که «فیهم» هستند؛ مثلا فرض کنید فردی می‌خواهد می‌خواهد استعدادیابی کند. این غرض «فیهم» است چرا که این شخص نمی‌خواهد این اشخاص را به وسیله‌ی کاری به سمت استعدادی سوق بدهد. این شخص صرفا می‌خواهد استعدادهایی

را که خدا در ایشان قرار داده، آزمایش کند. در مقابل گاهی اغراض «بهم» هستند؛ مثلا شخصی می‌خواهد کشوری را آباد کند. این شخص توسط مردم این غرض را عملی می‌کند. غرضی که «فیهم» است احتیاجی به تحصیل ندارد اما غرضی که «بهم» است احتیاج به تحصیل دارد. این تعریف ملت بود. مصنف در ادامه می‌فرماید این جمع اندازه‌ی معینی ندارد؛ یعنی می‌تواند کم، متوسط یا زیاد باشد.

**وقتی ما شرایط رئیس اول در مدینه‌ی فاضله را می‌خوانیم -
چه با تصریحات فارابی و چه با ایماء و اشاره‌های او - متوجه
می‌شویم که ایشان رئیس اول را معصوم می‌دانند.**

«و الجمع ربما كان عشيره ربما كان مدینه او صقعا و ربما كان امه عظیمه و ربما كان امما کثیره»

این جمع گاهی یک قبیله است، گاهی یک شهر است که چند قبیله در آن زندگی می‌کنند، گاهی یک ناحیه است که امروزه از آن به استان تعبیر می‌کنیم، گاهی امتی عظیم هستند که در یک کشور زندگی می‌کنند و گاهی نیز کشورهای زیادی هستند که تحت اختیار یک نفرند.

مصنف در ادامه رئیس اول امت را تعیین می‌کند. از آنجایی که چهارنوع رئیس داریم، چهار نوع ملت و حکومت نیز درست می‌شوند:

۱. رئیس فاضل است و به اعتبار رئیس، مدینه را مدینه‌ی فاضله می‌نامیم. ایشان در کتاب‌های دیگرشان شرایط رئیس اول را گفته‌اند. وقتی ما شرایط رئیس اول در مدینه‌ی فاضله را می‌خوانیم - چه با تصریحات فارابی و چه با ایماء و

اشاره‌های او - متوجه می‌شویم که ایشان رئیس اول را معصوم می‌دانند. ایشان حتی علمای طراز اول را نیز رئیس قرار نداده و می‌گویند این‌ها رئیس‌های بعدی‌اند. فارابی می‌گوید رئیس اول باید صنعت تمام صنعت‌گران را چنان بلد باشد که نسبت به آن‌ها استاد به حساب بیاید. از چنین عبارتی پیداست که فارابی در حال توصیف معصوم است. یا مثلاً می‌گوید تمام علما باید علمشان را از رئیس اول بگیرند یا تمام قوانین رعیت را او باید جعل کند. پیداست که نمی‌توانیم یک فرد معمولی را رئیس اول به حساب بیاوریم.

این‌ها کنایات بودند اما گاهی تصریحاتی هم دارد. می‌داند که فارابی شیعه بوده است، لذا وقتی تمام حرف‌هایش را جمع می‌کنید می‌بینید که تحقیقاً همان منابع تشیع هستند. اگر رئیس اول فاضل باشد، خواسته‌اش این است که خودش و جمعی که در زیر دستش هستند، همگی به سعادت قصوی و نهایی برسند. برای چنین رئیسی سعادت‌های بین‌راهی و دم‌دستی خیلی مهم نیست، بلکه فقط به این عنوان که این‌ها مقدمه هستند، قبولشان می‌کند؛ مثلاً سعادت‌های دنیوی، سعادت‌های قصوی نیستند. رئیس اول به دنبال این‌ها هم هست اما برای این که جامعه‌ی عادلانه‌ای درست کند تا مردم با اطمینان خاطر خودشان را به سعادت قصوی برسانند. اگر جامعه‌ای صالح نباشد، انسان دائماً به فکر این است که زندگی دم‌دستی و معمولی‌اش را تامین کند و دیگر به این نمی‌رسد که فرصتش را برای توشه‌ی آخرت قرار دهد. جامعه در صورتی می‌تواند به سعادت قصوی برسد که سعادت‌های ابتدایی در آن حاصل شده باشد. سعادت‌های بعدی مثل امنیت، انس و الفت بین مردم و ... نیز باید تامین شوند. تمام تلاش رئیس اولی که فاضل است، همین است که هم خودش و هم رعیت و جمعش به این سعادت نائل شوند.

«و رئیس الاول ان کان فاضلاً و کانت رئاسته فاضله فی الحقیقه»

رئیس اول هم خودش فاضل است و هم ریاست و اداره کردنش. ممکن است کسی فاضل باشد اما در اداره کردنش خدشه‌هایی به وجود بیاید.

«فانه انما یلتبس بما یرسم من ذلک ان ینال هو و کل من تحت رئاسته السعاده القصوی الی هی فی الحقیقه سعاده»

چنین رئیسی انتظار دارد، خودش و کسانی که تحت ریاست او هستند، به سبب آن‌چه که از این قوانین تعیین می‌کند، به سعادت قصوی که سعادت حقیقی است، برسند. در واقع سعادت واقعی هم همین است و الباقی مقدمه‌ی سعادت هستند. البته ما بعضی از سعادت‌ها را که سعادت خیالی هستند، مطرح نمی‌کنیم. سعادت‌های خیالی سعادت‌هایی هستند که مردم دلشان به آن‌ها خوش است و چه بسا معصیت باشند. سعادت حقیقی رستگاری در آخرت است. اگر کسی رستگار باشد، اهل بهشت است ولی من رستگاری را مطرح کرده و بهشت را مطرح نمی‌کنم. ممکن است کسی

بگویند در آن جا رستگاران هستند که به بهشت اعتنایی ندارند. کسانی که به جنت اللقاء و ملاقات با خدا می‌رسند، به بهشت اعتنایی ندارند، چون لذت‌های بهشت لذت‌های حسی اخروی است و لذت ملاقات، لذت عقلی اخروی. لذت عقلی خیلی قوی‌تر از لذت حسی است و وقتی لذت قوی در اختیار کسی باشد، به لذت‌های ضعیف نمی‌پردازد مگر این که حوصله‌اش از لذت قوی سر بیاید! در آن جا هم که خبری از سر رفتن حوصله نیست، چرا که سر رفتن حوصله مربوط به دنیا و عالم ماده است. در آن عالم همه چیز تازه است. چیزهای تکراری‌اش هم تازه هستند. مثل خواندن قرآن که همیشه تازه است. حاضریم قرآن را بارها بخوانیم اما حاضر نیستیم کتاب‌های دیگر را بارها بخوانیم مگر این که خیلی جذاب باشند.

«و تكون تلك المله، مله فاضله»

چنین دینی و قهرا متدین به چنین دینی، ملت فاضله هستند. این قسم به اتمام رسید.

۲. «و ان كانت رئاسته جاهلیه»

دومین قسم این است که ریاست رئیس اول جاهلی باشد. مصنف جاهلی را به اعتبار هدف به سه دسته تقسیم می‌کند:

۱. در قسم اول هدف رئیس این است که به خیر نائل شود. خیر نیز تقسیماتی دارد:

الف) خیر گاهی ضروری است. خیر ضروری به معنای خیر حداقلی است. خیری که اگر همه آن را نداشته باشند، از سعادت خالی هستند. مصنف این خیر را صحت و سلامت می‌نامد.

ب) و گاهی مازاد بر ضروری است؛ مثل خوردنی و نوشیدنی لذیذ یا مسکن و مرکب مهم یا همسر پسندیده.

ایشان می‌فرماید گاهی فکر رئیس جامعه‌ی جاهلی این است که خودش به این خیر برسد. کاری به امت و رعیتش هم ندارد، بلکه می‌گوید تمام رعیتم برای رسیدن من به این خیر باید همکارم باشند.

۲. در قسم دوم رئیس خیر را برای رعیتش می‌خواهد و نه خودش. این در یک ریاست جاهلی تا حدودی بر خلاف انتظار است. با این همه جوامع جاهلی‌ای وجود داشته‌اند که رئیسشان خیلی ایثارگر باشد.

۳. در قسم سوم رئیس خیر را هم برای خودش و هم برای دیگران می‌خواهد. مصنف می‌فرماید در بین جوامع جاهلی، دو جامعه‌ی اخیر بهتر هستند.

پرسش: تعبیر جامعه‌ی جاهلی از کجا آمده است؟

پاسخ: با توجه به تفسیری که برای فاضل و ضال داریم، تفسیر جاهل هم روشن می‌شود. ریاست فاضله، ریاست دانشمندان، ریاست ضاله ریاست گمراهان و ریاست جاهلی ریاست جاهلان است. جاهلان نه قانون درستی داشته و نه با علم سر و کار دارند، بلکه با جاهلیت حکومتشان را اداره می‌کنند. چنین رئیسی گاهی گذشت دارد و با رعیتش خوش رفتاری می‌کند، گاهی نیز خشن است و با رعیتش بدرفتاری می‌کند. با این همه آن‌ها را بر اساس یک امر علمی اداره نمی‌کند؛ مثل کسانی که قبل از اسلام در عربستان حکومت می‌کردند.

پرسش: منظور از علم چه علمی است؟

پاسخ: هر نوع علمی که برای انسان فضیلت به حساب بیاید.

پرسش: آیا همین که کسی در اداره‌ی جامعه کارآمد باشد، عالم به حساب نمی‌آید؟

پاسخ: بله اما شاید ما اسم این را علم نگذاریم. این‌ها نه مدرسه‌ای برای تحصیل داشتند و نه کسی در بینشان به دنبال تعلیم و تعلم بود. ممکن است در چنین جامعه‌ای یک نفر دانشمند شود ولی قانون این جامعه قانونی نیست که افرادش را دانشمند کند. حکومت حکومت جهال بود و رعیت هم جاهل بودند. ممکن است ایشان به جنگ یا اداره‌ی جامعه عالم باشند اما این آن علمی که در نظر ما است، نیست. بالاخره بشر با حیوانات فرق می‌کند و علومی دارد ولی این‌ها طوری نبودند که با تعلیم و تعلم به دست بیایند. جامعه‌ی عرب جاهلی مثل جامعه‌ی یونانی یا ایرانی نبود. این‌ها اگر چه از لحاظ دینی جاهلیت داشتند اما جوامع دانشمندان به حساب می‌آمدند. حتی شاید بتوانیم بگوییم به لحاظ دینی هم جاهلی نبودند. به دینی معتقد بودند منتها دین باطل. وقتی مدینه‌ی ضاله را توضیح بدهم، مدینه‌ی جاهلیه بهتر روشن می‌شود.

«و ان کانت رئاسته جاهلیه»

اگر ریاست رئیس اول جاهلی باشد،

**«فانه انما یلتمس بما یرسمه من ذلک ان ینال هو بهم خیرا اما^۵ من خیرات الجاهلیه اما الخیر
الضروری الذی هو الصحه و السلامه و اما یسار و اما لذه و اما کرامه و جلاله و اما غلبه.»**

^۵ عدل این «اما» در ادامه‌ی عبارت نیامده است. گمان من بر این است که این «اما» زائد است و عبارت باید چنین باشد: ان ینال هو بهم خیرا من خیرات الجاهلیه. چون خیراتی که در چنین مدینه‌ای مطرح هستند، خیرات جاهلی هستند. ممکن است خیرات جاهلیه در مدینه‌ی فاضله هم وجود داشته باشند اما در یک جامعه‌ی جاهلی فقط به دنبال همین خیرات می‌روند، در حالی که در مدینه‌ی فاضله علاوه بر این خیرات، خیرات دیگری هم وجود دارد.

درخواست چنین رئیسی این است که به سبب جمع، خودش به وسیله‌ی آن‌چه برای آن جمع ترسیم می‌کند، به خیری برسد. این خیر گاهی از خیرات جاهلیه است که بر دو قسمند:

۱. خیر ضروری که همه باید از آن برخوردار باشند و اگر از آن برخوردار نباشند، اصلاً واجد خیر نیستند.

۲. خیر اضافه بر حداقل.

«اما یسار» عطف بر «خیر ضروری» است. «یسار» به معنای «مال‌دار بودن» است. لذت نیز یکی دیگر از این خیرات است که عبارت است از خورد، خوراک، منزل، مرکب و خیر بعدی این است که ریاست در نزد مردم محترم و مکرم است. گاهی نیز خیر این است که شخص زورمند است و دیگران از او حساب می‌برند. این‌ها خیرات جاهلی هستند.

«و یفوز هو بذلک الخیر و یسعد به دونهم»

رئیس اول جاهلی با داشتن این خیرات، به خیر رسیده و خودش به وسیله‌ی این خیر - بدون این که جمع و رعیت به سعادت برسند - به سعادت می‌رسد.

«و یجعل من تحت رئاسته آلات یستعملهم فی ان یصل بهم الی غرضه و یستدیمه»

«آلات» مفعول دوم «یجعل» است. رئیس اول کسانی را که تحت ریاست او هستند، به منزله‌ی ابزار قرار داده و آن‌ها را برای رسیدن به غرضش و تداوم آن به کار می‌گیرد. تا این‌جا قسم اول از ریاست جاهلیه را بیان کردیم.

و اما ان یلتمس بذلک ان ینال ذلک الخیر هم دونه.

این عبارت اشاره به رئیسی است که مقداری ایثار دارد. به عبارت دیگر هدف این رئیس این است که امت و رعیت او به خیر برسند. چنین رئیسی خودش را مهم نمی‌داند. قسم سوم رئیسی است که خود و رعیتش هر دو به خیر می‌رسند. مصنف این دو قسم را با هم ذکر می‌کند.

ترجمه‌ی عبارت چنین است: رئیس اول می‌خواهد با جعل این قواعد، مردم به خیر برسند. با این همه به خودش اهمیتی نمی‌دهد.

«او هو و هم جمیعا»

این قسم سوم است؛ یعنی هم خودش و هم جمع به خیر برسند.

و هذان هما افضل روءاء الجاهلیه.

این دو قسم اخیر افضل روسای جاهلیت هستند. تا این جا دو قسم از اقسام ریاست را ذکر کردیم که عبارت بودند از:
ریاست فاضله و ریاست جاهلیه.

کلیدواژگان: فضیلت، رئیس اول، ملت، فقه، فارابی

